



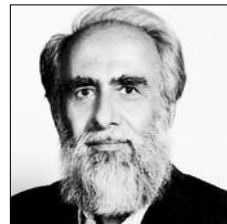
سیر انداز سیاست خارجی

کوبای من، کوبای واقعی، کوبای فیدل

کوبای من

کوبای سال‌های ابتدای دهه ۶۰ میلادی، یا برای این که تصور بهتری از وضعیت و حال و هوای آن زمان داشته باشید بهتر است بگویم دهه ۴۰ شمسی خودمان، کوبای جوانان انقلابی همه چیز در طبق اخلاص گذاشته، کوبای پیشتاز، کوبای بن‌بست‌شکن. کدام بن‌بست؟ بن‌بست تاریخی مارکسیسم سنتی^(۱)، بن‌بست مارکسیسم مارکس، بن‌بست فرصت‌طلبی^(۲) کشور شوراها و احزاب وابسته، بن‌بست نظریه همزیستی مسالمت‌آمیز و امکان استقرار سوسیالیسم در یک کشور^(۳)، بن‌بست احزاب و سازمان‌های سیاسی چپ محافظه‌کار. اینها را از خود نمی‌بافم. واژگان و ادبیات انقلابی و اعتراضی وضعیت جهانی و چالش‌های سیاسی و اجتماعی آن زمانه است. کوبای «جنگ شکر»^(۴)، ژان پل سارتر، مهندس مهدی بازرگان، کوبای سرمشق محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، پرویز پویان، مسعود و

حمید نوحی
عضو هیات علمی دانشکده معماری
و شهرسازی دانشگاه علم و صنعت



مجید احمدزاده، مصطفی شعائیان و...

کوبای امریکای لاتین با آن آهنگ‌های شاد و انقلابی و داستان‌های جذاب و مسحورکننده همینگوی، کوبای همه جوانان انقلابی به تنگ آمده از انفعال و بی‌تحرکی جنبش‌های چپ که برخلاف آنان خواهان تغییر جهان بدون فوت وقت با یک حرکت انقلابی بودند. جوانانی که حرکت آرام و کند رانمی‌پذیرفتند یا به دیده شک و تردید به آن نگاه می‌کردند، کوبای افسانه‌ای، افسانه انقلاب برق آسا. انقلاب با یک حمله برق آسا و غافلگیرکننده هر چند بانیروی اندک^(۵) کوبای نظریه‌ی کانون انقلابی^(۶) و سرمشق جنگ‌های چریکی در آفریقا و امریکای لاتین و حتی گروه‌های جدایی طلب اروپا نظیر جنبش باسک در جنوب فرانسه و اسپانیا. کوبای انقلابی‌های پاک و جان‌برکف، کوبای پیامبران دنیای مدرن چه گوارا و فیدل که به گمانمان دو رفیق شفیق و هم‌رزم به تمام معنا بودند. کوبای

منشأ و الهام در بولیوی، اروگوئه، ونزوئلا و همین ایران خودمان، الهام بخش همان‌ها که پیش از این نام بردم که می‌خواستند شعله‌های سرکش انقلاب سراسری را با فروختن یک شعله کوچک در شهر (بارودن و الا گهر شهرام فرزند والا حضرت اشرف پهلوی) یاد در روستاهای جنگلی (با پناه بردن به کوه‌های سیاهکل به جای کوه‌های سیراماسترا و سنگر گرفتن در آنجا آغاز کنند. کوبای فیدل کاسترو در لباس رزم پارتیزانی باریش انبوه در مجامع جهانی و در سازمان ملل متحد به عنوان یکی از رهبران جنبش عدم تعهد در کنار دیگر پیشوایان محبوب و مردمی آن جمال عبدالناصر، رئیس جمهور حاج احمد سوکارنو، مارشال تیتو، جواهر لعل نهرو، خانم ایندیرا گاندی و... کوبای آرمانی، کوبای کمی واقعی و کمی غیر واقعی، چیزی میان واقعیت و رؤیا. کوبای جوانان و دانشجویان کوبایی که پس از شکست در حمله نظامی به یک پادگان در سال ۱۹۵۳ در یک اقدام انقلابی اضطرابی به صورت مخفیانه به کوه‌های سیراماسترا پناه برده و با حفظ روابط پنهانی با گروه‌های انقلابی زیرزمینی دانشجویی دیگر در سانتیاگو و هوانا، در نهایت پس از شش سال درگیری و عملیات ایذایی در کوه و جنگل در سال ۱۹۵۹ با ۲۰۰ نفر به مراکز نظامی و سیاسی پایتخت یورش برده و با تصرف نقاط حساس و کاخ ریاست جمهوری کار را تمام کردند. آری! گویا امپریالیسم جهانی به سر کردگی امریکای جهانخوار در بیخ گوش خود در ۱۵۰ کیلومتری مرزهای آبی جنوبی در ایالت میامی، در دریای کارائیب (بخوانید غریب) در آن منطقه استراتژیک مسلط به آبراهه پاناما و آب‌های ساحلی مکزیک، هندوراس، نیکاراگوئه، گواتمالا، کاستاریکا، السالوادور و... و در مدخل حلقه ارتباطی شمال و جنوب قاره، محل اتصال اقیانوس اطلس و اقیانوس کبیر غافلگیر شده بود؛ بزرگترین جزیره در مهمترین نقطه استراتژیک قاره و مسلط بر تمامی جزایر آنتیل، باهاما، دومینیک، هائیتی، جامائیکا، گوادولوپ، مارتینیک و سواحل بهشتی ویژه خوشگذرانی امریکایی‌ها و اروپایی‌های «مرفه بی درد» با صدها کازینو (بخوانید قمارخانه‌های مجهز به همه وسایل عیش و عشرت و پایگاه‌های قاچاق مافیا) و هر یک لنگرگاه یکی از کشورهای استعماری عهد قدیم؛ اسپانیا، انگلیس و فرانسه، سقوط کرده بود. با این حال نمی‌دانستم همین کوبای نظریه‌کانون انقلابی، نظریه‌ای که بعدها دیگران برایش تدوین کردند و در برابر نظریه انقلاب کارگری

لنین، انقلاب دهقانی مائو و انقلاب پروتاریایی مارکس قد علم کرده بود، چه روزگاری از اشغالگری پر تعالی‌ها، اسپانیایی‌ها و قتل عام بومیان و جایگزینی برده‌های سیاه آفریقایی توسط اشغالگران اروپایی به جای آنان، چه شورش‌هایی از سوی بومیان، چه چالش‌ها و بسته‌بستان‌هایی را با امریکایی‌های میراث‌خوار استعمار اروپایی از اوایل قرن بیستم، در دوره فرانکلین روزولت و چه مبارزات طولانی به رهبری خوزه مارتی علیه نظام پادشاهی وابسته‌را از سر گذرانیده. به راستی نمی‌دانستم که باتیستا، دیکتاتور معروف، که فیدل و یارانش علیه او جنگ پارتیزانی به راه انداختند به نوبه خود رئیس جمهوری بود محصول آن چالش‌ها و بسته‌بستان‌های تاریخی. نمی‌دانستم که زندان و شکنجه گاه مخوف گوانتانامو در ماغاهای شهری به همین نام واقع در جنوب شرقی جزیره کوبا جزء لاینفک خاک این کشور است، اما به موجب همان بده و بستان‌ها در اختیار امریکا قرار گرفته و عملاً بخشی از خاک آن به شمار می‌آید.

کوبای تاریخی: اول از همه کریستف کلمب پر تعالی بود که با حمایت پادشاه اسپانیا فریدیناند پنجم و همسرش ایزابل از نقشه دریاوردی او، پس از پیاده شدن در جزیره سان سالوادور از جزایر باهاما در اکتبر ۱۴۹۲ به کوبا رسید. دوران آرامش بومیان سرخپوست با ورود سفیدها و سپس بردگان سیاه از آفریقا به سر آمده بود. از اختلاف این سه نژاد انسان‌هایی به وجود آمدند به نام مولاتو (دورگه و ۲۲ درصد جمعیت کل کوبا) با ویژگی‌هایی میان هر سه نژاد، با خونگرمی جنوبی و فرهنگی نزدیک به فرهنگ عرب‌ها و مسلمان‌های شمال آفریقا که در فرانسه و اسپانیا به آنان «سارازن» (۷) و «مور» (۸) می‌گویند. اسامی و واژگان عربی لاتینی شده با پیشوند و پسوند‌های آن، نظیر ال‌فلان و ال‌بهمدان روی خیابان‌ها، آدم‌ها، درخت، کوه، رودخانه، شهر، ساختمان و سبک‌های هنری و ساز و آوازی که به شدت به دل شرقی‌هایی نشیند. یادگار آن ایام و تمدن درخشان در اسپانیاست که از طریق آن کشور به همه امریکای لاتین سرایت کرد.

پس از لشکرکشی اسپانیا در سال ۱۵۱۱ برای فتح سرزمین‌های دیگر بویژه مکزیک، کوبا مشهور به مروارید جزایر آنتیل و مرکز باراندازی غنایم دنیای جدید شد. دریاوردان انگلیسی و فرانسوی بومیان را از مزاحمت‌های خود بی‌نصیب نمی‌گذاشتند. در نتیجه تمام این تجاوزات و از میان رفتن هندی‌شمر دگان بومی و انتقال بردگان سیاه برای زراعت در کشتزارهای نیشکر، ابتدا



فیدل کاسترو

جامعه‌ای تک‌حزبی و تک‌روزنامه‌ای؛ روزنامه حزب حاکم به نام گرانا بهای ناچیز و به شدت تحت نظارت سیستم اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی

نقش سیاهپوستان و بعدها دورگه‌ها در زندگی و تاریخ سرزمین کوبا غیر قابل انکار شد. در قرن ۱۹ در حالی که بیشتر ممالک امریکای لاتین به استقلال رسیدند، کوبا همچنان جزو مستعمرات امپراتوری اسپانیا باقی ماند. شورش‌های دوره‌ای در جنگ‌های ۱۰ ساله ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۸ کاری از پیش نبرد تا این که شورش ۱۸۹۸ پای امریکارا به میان کشید. امریکای آزادیخواه با بهره‌گیری از مبارزات استقلال طلبانه دیگر نقاط دنیا در هیئت جدید و زیبا (بخوانید استعمار نو) جایگزین اسپانیا و میراث‌خوار استعمار کهن. در سال ۱۹۰۲ امریکا طی یک قرارداد که حق مداخله مستقیم نظامی را برای خود محفوظ می‌داشت به اشغال نظامی کوبا پایان داد. در حالی که سرمایه‌گذاری اتباع آن کشور در مزارع، پالایشگاه‌ها، جاده‌ها و صنایع به شدت افزایش یافت.

شورش ضد امریکایی کوبایی‌ها موجب نقض عهد امریکا و اشغال مجدد موقت بین سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ شد. داستان ادامه یافت. به دنبال

در آمد کوبا است که به نوبه خود موجب پیدایش مهمترین معضل اجتماعی در حاکمیت سیاسی کوبا شده که در سطور بعد به آن خواهیم پرداخت.

کوبای واقعی

نخستین ضربه به کوبای من در ابتدای ورود به فرودگاه و اتاقک‌های بررسی روادید فرود آمد. آنجا که با همسرم جزء نفرات آخری بودیم که برای ورود به اتاقک‌ها به انتظار ایستاده بودند. اتاقک‌های کاملاً مسدود و غیرقابل رؤیت تا زیر سقف، یادآور دروازه‌های برلن شرقی و نظامی‌های زمخت آلمانی بادباز معروفي که در دهه ۹۰ میلادی فرو ریخت. بیش از ۲۰-۱۰ نفر در مجموع چند صف باقی نمانده بودند. من جلوی همسرم در یکی از صف‌ها و او آخرین نفر بود. در این هنگام متوجه مأموری شدم که به محض این که چشمش به من و همسرم افتاد به داخل باجه‌ای رفت که ما جلوی آن منتظر بودیم و چیزی به افسر کنترل پاسپورت گفت. حس ششم‌ام گفت این قضیه مربوط به روسری و حجاب شرعی همسرم بوده. بله، از آنجا که این حجاب در میان توریست‌های آن منطقه توریستی و شاید در تمام کوبا نادر بود، طبیعی است که جلب توجه کند و مورد کنجکاوی واقع شود. در حالی که در اروپا و آمریکا چنین نیست. آنجا همه نوع حجاب به چشم می‌خورد؛ از روسری ساده گرفته تا برقع و به اصطلاح کنونی پوشیه. ولی گویدار کوبا نخستین باری بود که چنین موجودی وارد آنجا می‌شد. حدسم درست بود. تقریباً مدت زیادی طول کشید و همسرم همچنان در آن اتاقک بود. داخل اتاقک‌ها دیده نمی‌شد، ولی چراغ‌های داخل آنها یکی پس از دیگری خاموش شد. فقط مانده بود چراغ آن گیشه‌ای که همسرم وارد آن شده بود. معلوم بود مشکلی پیش آمده. کم کم نگران می‌شدم و در این اندیشه بودم که به چه کسی و چه مقامی مراجعه کنم که در خروج باز شد و همسرم آمد. بله، حس ششم‌ام به خطا نرفته بود. یکی از پرسش‌های مسخره از او این بود که چرا از کانادا به کوبا آمده‌اید؟ چرا اصلاً به کوبا آمده‌اید؟ کجا اقامت می‌کنید؟ مسخره‌تر از همه این که اصلاً چرا به کانادا رفته‌اید؟ آیا آشنایی در کوبا دارید؟ که طبیعتاً گفته بود خیر. بله، یک دروغ مصلحتی نه به خاطر خودمان، بلکه به خاطر آن زوج کوبایی بیچاره والدین پژو و هشرگی که در کانادا پیشاپیش درباره کوبا اطلاعاتی به ما داده و از والدین خود خواسته بود برای اقامت و بازدید از جاهای دیدنی به ما کمک کنند. در عین حال از ما خواسته بود چیزی در این باب به کسی نگوییم.

شدند. افکار کمونیستی بر طبقه کارگر اثر گذاشت و مصادره املاک بزرگ، بانک‌ها و صنایع، و ورود به اردوی شوروی در سال ۱۹۶۱ - در نتیجه قطع روابط سیاسی با آمریکا - تحریم نیشکر، اخراج از شورای سازمان کشورهای آمریکای لاتین از عواقب آن بود. سیاه‌فراریان ضد انقلاب در سال ۱۹۶۱ در زمان ریاست جمهوری کندی حمله‌ای راز هوا و دریا به کوبا سازمان دادند و با برجا گذاشتن تعدادی کشته و زخمی، فرار را برقرار ترجیح دادند. در درگیری بعدی، نوبت عقب‌نشینی شوروی و کاسترو بود. شوروی که در ۱۹۶۲، هفده موشک‌انداز اتمی پولاریس در آنجا مستقر کرده بود در ادامه کار بانوگان دریایی آمریکا که راه‌ناوگان روسی حامل تجهیزات موشکی را سد کرده بود، روبه‌رو شد و با وجود اعتراض‌های شدید چین و کوبا، جل و پلاس هسته‌ای خود را جمع کرد، اما به کمک‌های جدی اقتصادی، سیاسی، امنیتی و نظامی به کوبا ادامه داد. دهه ۶۰ تا ۸۰، دوران همبستگی کوبا و بلوک شرق به رهبری شوروی و در نتیجه پیشرفت و شکوفایی همه‌جانبه کوبا است.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دوران سخت اقتصادی کوبا شروع شد که تاکنون ادامه دارد. کمک‌های اقتصادی و مالی، و حمایت‌های نظامی، امنیتی، صنعتی و علمی همه قطع شد. نیشکر و مشتقات آن و دیگر محصولات بومی همچون توتون، قهوه، آناناس و... یا مسمول تحریم بودند یا قابل رقابت در بازار آزاد نبودند. دو منبع درآمد بیشتر باقی نمانده بود: استخراج فلزات همچون نیکل، منگنز، گزرم، باریت و توریسم. صنعت گردشگری در آمریکانیز از دو طرف مسدود شده بود. بنابراین کوبا چاره‌ای نداشت جز توسعه گردشگری از دیگر نقاط جهان. در این میان مردم کانادا بالاترین بهره‌رابرند. گردشگری بسیار مطلوب و ارزان قیمت برای کانادایی‌ها و اروپا به شدت گسترش یافت. به این منظور سواحلی که پیش از این پذیرای گردشگران اندک و ثروتمند آمریکایی بودند به خوبی و تحت مراقبت‌های ویژه دولتی توسعه یافت. به طوری که چند شهر ساحلی با موقعیت صرفاً گردشگری با صدها هتل بزرگ مدرن ساخته و آماده پذیرایی شد. در فرودگاه‌های کوچک، اما تر و تمیز هر یک از این مناطق روزانه صدها پرواز در درجه اول از شهرهای کانادا و در درجه دوم از کشورهای آمریکای لاتین و سپس از اروپا در آن به زمین می‌نشینند و برمی‌خیزند. اکنون گردشگری پس از استخراج فلزات، دومین منبع



ارنستو چه گوارا و فیدل کاسترو

آنچه اول از همه به چشم می‌خورد و همه جا احساس می‌شد با وجود فقر گسترده، روحیه مهربان، شاد و خونگرم مردم از پیر و جوان بود

شورش سیاهپوستان در سال ۱۹۱۲، آمریکا به بهانه اعاده نظم بار دیگر نیروی نظامی خود را وارد این سرزمین کرد. در دوره ریاست جمهوری فرانکلین روزولت، روابط جدید بر اساس امتناع از دخالت مستقیم و افزایش خرید شکر و وضع مقررات گمرکی به نفع کوبا برقرار شد.

فولخنسیا باتیستا زارع مکانیسنی که وارد ارتش شده به درجه سرهنگی و ریاست ستاد ارتش رسیده و به نوبه خود در انقلاب ۱۹۳۳ علیه رئیس جمهور ماچادو شرکت و در ۱۹۴۰ رئیس جمهور شده بود در سال ۱۹۴۵ به آمریکا گریخت و در ۱۹۵۲ کودتا کرد. شورش انقلابی ۱۹۵۳ را شکست داد. امادر آستانه انقلاب ۱۹۵۹ به رهبری فیدل استعفا کرد و جای خود را به مانوئل اوروتیای طرفدار آمریکاداد.

کارگران شهری و بخشی از کشاورزان از انقلاب حمایت کردند. هواداران باتیستا اعدام

با این که پدر او یک پزشک متخصص اطفال استاد دانشگاه و ظاهرأ عضو حزب و مادرش پرستار بازنشسته بود. ظاهرأ هیچ کوبایی ای مجاز به برقراری ارتباط با خارجی هان نیست.

به این ترتیب نخستین تصویر از کوبایی که من دیدم چنگی به دلم نزد. جامعه ای تک حزبی و تک روزنامه ای؛ روزنامه حزب حاکم به نام گرانا مهابای ناچیز و به شدت تحت نظارت سیستم اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی. تصاویر بعدی تا حدودی این ناخشنودی را تعدیل کرد. گرچه بعضی از آنها مطلوب آن نگاه آرمانی نبود. اما به هر حال می شد به خاطر ضرورت و جبر اقتصادی آن را توجیه کرد. از جمله مشکلات جدی در امر مسکن و تغذیه، برای جوانان تازه به سن ازدواج رسیده و بدون یک شغل دولتی یا شغلی در تعاونی های تولیدی امکان داشتن مسکن مستقل وجود ندارد. بنابراین زندگی چند نسل در یک واحد مسکونی کوچک دو یا حداکثر سه اتاقه بسیار رایج و عادی است. واحدهای مسکونی تپ کوبایی متشکل از دو طبقه و یک حیاط بسیار کوچک در حد و اندازه حیاط خلوت های ما، بعضاً کمی بزرگتر با چند درختچه و بوته گل بسیار زیبا و در بعضی موارد فقط به عنوان نورگیر به عرض یک متر در طول ساختمان. اتاق های هر طبقه به یکدیگر راه دارد و همه از آن حیاط کوچک راهرو و مانند نور می گیرند. خوشبختانه در کوبا یا دست کم آنجا هایی که من دیدم، یعنی هاوانا و شهر توریستی و رادرو، مجتمع مسکونی آپارتمانی وجود ندارد. بلند مرتبه سازی مخصوص هتل ها و اماکن دولتی است. در هر طبقه مسکونی حداکثر سه اتاقه همین ساختمان های دو طبقه یک خانواده گسترده نظیر خانواده های روستایی و یا شهری قدیمی ایران مرکب از دو یا سه نسل بانو های کوچکشان زندگی می کنند. با این حال زندگی در این واحدها بهتر و آرام تر از زندگی با همین تراکم در واحدهای مسکونی بلند مرتبه است. دست کم در این نوع مسکن، تنش های زندگی اجتماعی تا جایی که به فضای زیست جمعی مربوط است، کمتر از مسکن اجتماعی است. با این حال همین فقدان مسکن مستقل و مناسب برای زوج های جوان در صد طلاق را بسیار بالا برده است. روابط جنسی و داشتن دوست پسر و دوست دختر در سنین دانشگاهی و شاید هم زودتر، نه تنها به هیچ وجه مذموم نیست، بلکه بسیار رایج و پسندیده است. جوانان زود ازدواج می کنند و پس از چند ماه زندگی مشترک با اعضای خانواده یکی از طرفین، مشکل مسکن

موجب جدایی شان می شود. از آنجا که مسکن نمود دارایی خانوادگی است ظاهر ساختمان های مسکونی فرسوده، بلکه مخروبه و رنگ و رو رفته و بعضاً داخل آنها خوب و تر و تمیز و مجهز است. یکی از دلایل این امر دست کم در هاوانا و شهر های غیر توریستی علاوه بر عدم امکان مالی، فقدان روحیه تظاهر و حتی ترجیح نمود بی بضاعتی است. با کنترل دولتی بسیار شدید همواره این نگرانی وجود دارد که مأموری از دارایی و مالیات برای کنترل وضعیت به سراغتان بیاید و یاد دست کم در بین همسایگان به دار بودن مشهور شوید و دزد به خانه تان بزند. چیزی که بسیار جلب توجه می کند بندوبست ها و نرده های فلزی افراطی این گونه منازل در جلوی درها و پنجره هاست: افراطی از دید مایرانی ها، با این که ماهم دزد کم نداریم. با این حال این همه ترس و نگرانی از دزدی در آن کشور سوسیالیستی به نظر غیر عادی می آمد. می گفتند دزدی زیاد است. گاهی دله دزدی و گاهی مافیایی است. در نوع مافیایی اثاث منزل را یکجا بار می زنند و می برند و جالب آن که با این که ممکن است از سوی همسایه ها شناخته شده باشند جرأت نمی کنند آنها را لو بدهند. جل الخالق! این پدیده و شاید چند پدیده دیگر از چیز هایی بود که عاقبت، ما از آن سر در نیاوریم و پاسخ قانع کننده ای نگر فتم. اما اگر به آن سختی معیشت در آنجایی ببرید و بفهمید که یک رادیو، تلویزیون، صندلی و چهار پایه، کارد و قاشق و قابلمه آشپزخانه چقدر گران است و چقدر باید کار کنید تا علاوه بر سیر کردن شکمتان، اینها را هم به دست آورید، آن گاه قابل توجیه و قابل فهم است. در آمد بسیاری از مردم فقط امکان این را می دهد که با جیره غذایی دولت زندگی می کنند و آن هم برای خورد و خوراک در دو وعده و نه سه وعده. هزینه اسراف و پر خوری باید به بهای بازار آزاد پرداخت شود. جیره بندی مختصر به اندازه ای است که بتوان تغذیه حداقل و در عین حال سالم داشت. اگر غیر از این بود سلامت و بهداشت نمی توانست در حد بالاترین سطح جهان باشد. علاوه بر آن می توان حدس زد که مشکل مسکن و تغذیه در جاهای دیگر به شدت هاوانا که دارای دو میلیون جمعیت است، نیست. دولت برای نوسازی ساختمان ها کمک های نقدی فنی و مصالح می دهد برای حفظ حیثیت تاریخی و فرهنگی شهر بدنه (نمای) تمامی ساختمان های با ارزش را (همچون بخش های قدیمی شهر پاریس) به صورت یک پوسته حفظ می کنند و داخل آن را از نو می سازند و یا تعمیر می کنند.



یکی از اعضای دولت کندی در حال نشان دادن پایگاه های موشکی کوبا در شورای امنیت سازمان ملل، اکتبر ۱۹۶۲

سطح کیفی و کمی بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، هنر، ورزش و علوم بویژه علوم پزشکی بسیار بالاست

آبرسانی و فاضلاب شهری از مشکلات جدی تأسیسات شهری هاواناست. کوبا در کنار معضل مسکن و تعدیه مشکل جدی رو به افزایش دیگری نیز دارد و آن نارضایتی جوانان است. جوانانی که می خواهند آزادی بیشتری داشته باشند و مرزهای جهان به رویشان گشوده شود.

کوبایی که من دیدم چیز های قابل تحسین هم داشت: آنچه اول از همه به چشم می خورد و همه جا احساس می شد با وجود فقر گسترده، روحیه مهربان، شاد و خونگرم مردم از پیر و جوان بود. پاک و تمیزی معابر بویژه تمیزی سواحل، اصلاً قابل قیاس با کثافت و آلودگی سواحل دریای خزر نیست. یک مقدار آشغال و دورریز از پوست میوه جات و شیشه و نوشابه و... در سواحل دیده نمی شود که خود حاکی از تعهد و مشارکت مردمی در حفظ سلامت محیط و ارتقای زیبایی و بهسازی محیط زیست است. رعایت اصول



نمایی از شهر هوانا

کوبا در نیمه اول قرن ۱۸ فقط با دو میلیون نفر جمعیت دارای دانشگاه بوده است. بهداشت و درمان رایگان و عالی برای عموم مردم به طور صددرصد تأمین و بهرغم وجود فحشا و آزادی جنسی، بیماری های مقاربتی و ایدز کنترل شده است

بالاست. صادرات خدمات پزشکی و علمی یکی از منابع درآمدی کوبا است. این وضعیت بویژه هنگامی توجیه می شود و طبیعی به نظر می آید که بدانند کوبا در نیمه اول قرن ۱۸ فقط با دو میلیون نفر جمعیت دارای دانشگاه بوده است. بهداشت و درمان رایگان و عالی برای عموم مردم به طور صددرصد تأمین و بهرغم وجود فحشا و آزادی جنسی، بیماری های مقاربتی و ایدز کنترل شده است، به طوری که بیماری های شایع و واگیر دار بومی منطقه چند سالی است از کوبا رخت بر بسته. در ورودی ایستگاه های مرکزی سیستم های حمل و نقل عمومی بین شهری مأموران بهداشت با یک بطری در دست ماده ضد عفونی را به کف دست مسافری می ریزند تا دست هایشان را با آن بشویند و من که تا به حال چنین چیزی ندیده بودم، ابتدا فکر کردم مثل ایران برای خوشبو شدن ماده خوشبویی مثل گلاب به مردم هدیه می کنند و سر و صورتم را به آن ماده آغشته کردم. درصد مرگ و میر نوزادان زیر یک سال در کوبا در دو سال اخیر به زیر پنج درصد و در بعضی استان ها به ۴/۶ درصد رسیده است. یعنی از کانادا کمتر. و پایین ترین نرخ مرگ و میر نوزادان در جهان. آموزش و پرورش تا سطوح عالی رایگان است. امکانات هنری و ورزشی با بهای بسیار ناچیز که می توان آن را تقریباً رایگان حساب کرد در اختیار همگان است. در همان محلات فقیرنشین در همان ساختمان های زوار در رفته وقتی وارد کلاس بچه های دبستان می شوید از سرو و وضع و لباس تمیز بکنواخت بچه ها و استانداردهای بالای آموزشی هم لذت می برید و هم اشک حسرت از دیدگان می بارید. فاصله طبقاتی نه تنها وجود ندارد، بلکه از بعضی جهات برعکس است. بالاترین درآمد آن رانندگان تاکسی و خدمه هتل هاست. یک استاد شاغل دانشگاه با همسر پرستار باز نشسته اش می توانند با صرفه جویی زندگی خود و فرزندان شان را اداره کنند؛ دارای یک ماشین لادای روسی قراضه اند و قادر به هیچ مصرف تجملی و ریخت و پاش نیستند. در حالی که گارسون بهترین هتل هوانا دارای یک ویلا و یک ماشین بنز - گر چه قدیمی - ولی به اندازه قیمت همان ویلاست. تعداد توریست سالانه دو میلیون نفر برای ۱۲ میلیون نفر جمعیت بومی است.

یک نگاه تحلیلی: می دانیم که کشورهای توسعه نیافته دست کم از ابتدای قرن ۲۰ با چهار مشکل اساسی و سرسخت روبه رو بوده اند: بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، تغذیه و

سرپناه. طی چند دهه اخیر مشکل اشتغال ناشی از افزایش جمعیت نیز به این چهار مشکل افزوده شده است. علت این که این جوامع قادر به حل این مشکلات نیستند، علاوه بر نا کار آمدی و فساد حاکمیت ها، پیشی گرفتن نرخ رشد جمعیت بر برنامه ریزی و بسیج منابع است. کوبا به بهترین نحو بر مشکل بهداشت و درمان، آموزش و پرورش فائق آمده. تغذیه و سرپناه را به سطح حداقل مورد نیاز رسانیده است. به این معنا که گرسنه نیازمند یک لقمه نان، ولگرد، کارتن خواب، گدا و زاغه نشین و حلبی آباد و معتاد و متکدی و مزاحم خیابانی، تجاوز جنسی و از این نوع ناهنجاری ها و زشتی های بسیاری کشورهای دیگر تا جایی که من می توانستم مشاهده کنم و از ظواهر امر بفهمم در کوبا مطلقاً خبری نیست. آمار و شاخص ها هم چیزی غیر از این نمی گویند. با این حال به نظر می رسد آینده کوبا چندان اطمینان بخش نیست. کوبا با دو مشکل اساسی ساختاری روبه روست. از سویی برای جبران مشکلات اقتصادی و معیشتی و اشتغال، به طور گسترده به توریسم روی آورده، از سوی دیگر پناه بردن به توریسم گسترده به نوبه خود با تناقض ها و فسادها و تنش های زیادی همراه است که به طور خلاصه عبارتند از اقتصاد دو پولی و در نتیجه زیر میز، ارتباط با مردم جهان و تشدید نارضایتی جوانان که آرزوهایی در سر دارند. دانستن این نکته جالب است که جوانان حاضرند تمام دستاوردهای سوسیالیسم را با آزادی بیان و مهاجرت، در یک کلام آزادی ارتباط با جهان عوض کنند. جوانان می خواهند سر از پسته خود در آورند. خواست رهایی ایشان، خواست آزادی انتخاب است. حتی انتخاب نادرست. خواست تجربه شخصی همه چیز است، هر چند زیانبار، خواستی بنیادی که موجب هبوط آدم ابوالبشر از بهشت اولیه شد. در احتجاج با جوانان وقتی به آنها گفته می شود ببین پسر، دخترم، این همه چیز داری، درمان رایگان، بیمه کامل همگانی، تحصیلات رایگان تا هر جا که می خواهی، امنیت و آرامش. برای تو حتی مسکن و تغذیه در جای دیگر به اندازه همین کشور خودت فراهم نیست. پاسخ یک کلمه است: نمی خواهم، این همه ارزانی وجود شما پیر پاتال ها باد، من می خواهم خودم انتخاب کنم. من بیمار و پیر و در مانده نیستم. تحصیلات مال خودتان، یک کلام نامه تمام! بله، مؤید نظریه روانشناسی مازلو و هرم سائق های انسانی او که نشان می دهد انسان علاوه بر نیازها و غرایز فیزیولوژیک، نیازهای طبیعی و روانی دیگری نظیر زیبایی شناختی، ایفای نقش،

انکشاف آزادانه شخصیت و حق انتخاب نیز دارد؛ نیازهایی که کمربلوک شرق و شوروی را شکست زود نیست که چند جزیره کوچک باقی مانده سوسیالیسم، کره شمالی، ویتنام و شاید زودتر از همه کوبا را نیز از یاد آورد. کوبا از هم اکنون به تدریج در حال باز کردن مرزهای خود و ورود به جهان آزاد است. اصلاح قوانین و مقررات و ضوابط از چند سال پیش مطرح و مورد بحث واقع شده است و در ابتدای سال جاری مسیحی بعضی از آنها اجرایی شد. گرچه ممکن است به نظر آید که طرح مسئله اصلاحات آن گونه که امریکایی ها و بویژه مهاجران کوبایی آن دیار خیلی به آن دل بسته اند پس از بیماری و از کار افتادگی فیدل آغاز شده، اما به نظر نگارنده، حاکمیت کوبا به رهبری فیدل بیش از ۱۰ سال پیش هنگامی که رهبر کاتولیک های جهان پاپ را دعوت به بازدید از کوبا کرد تصمیم خود را در این مورد گرفته بود.

سرنوشت سوسیالیسم در جهان بار دیگر مسئله و پرسش عمده از سوسیالیسم و مارکسیسم را به میان می کشد. همان پرسشی که از ابتدای انقلاب کبیر شوروی در ۱۷ اکتبر ۱۹۱۷ سوسیالیست ها و کارگران را به دو بلوک منشویک و بلشویک تجزیه کرد و در برابر یکدیگر قرار داد و آن عبارت بود از امتناع یا امکان استقرار سوسیالیسم در یک کشور. پاسخ جناح پیروز (بلشویک ها) بویژه نظریه پرداز آن لنین به این پرسش مثبت بود. تمام چالش های بعدی نظری و عملی تا ۷۰ سال بعد و در نهایت فروپاشی شوروی و بلوک شرق ناشی از همین انتخاب بود. شاید هم غیر از این راه دیگری وجود نداشت. کوبا اکنون وارد همان بن بست تاریخی شده است. نه می تواند درون مرزهای بسته به حیات آرمانی خود ادامه دهد و نه می تواند دروازه های خود را بی دریغ و بدون قید و شرط به روی جهان سرمایه داری با همه ویژگی ها و بازتاب های مخرب اجتماعی آن اعم از سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و هنری بگشاید. کوبا اکنون در وضعیتی برزخی به سر می برد. برزخ میان حفظ میراث سوسیالیسم و ضرورت های زندگی آزاد جهانی، عبور از مرزهای بسته به سوی مرزهای باز. مشکل آینده کوبا حتی در صورت ارتقای سطح تغذیه همگانی و تأمین مسکن برای جوانان، عدم امکان ادامه حیات در درون مرزهای بسته است: تنفس کردن جدا از جهان، امتناع از فضای تنفسی زیست کره.

با این حال آیا می توان به طور قطع پیش بینی کرد که به ناچار کوبا، ویتنام و کره به راه اسلاف

پیشاهنگ خود شوروی و چین خواهند رفت؟ کسی نمی داند. دانش تاریخی و اجتماعی در نهایت می تواند بگوید «اگر چنین شود» چنان خواهد شد. اما همه حرف ها بر سر همین «اگر» است. هیچ کس نمی تواند بگوید چه خواهد شد. چون تاریخ بشر ظرف آزمایشگاه نیست. تاریخ بشر برخلاف آزمایشگاه علوم تجربی و به مراتب خلاف گزاره های ریاضی، سراسر مشحون از غیر قابل پیش بینی هاست. خرق عادات، مخالفت خوانی ها، نفی تمام پیش بینی ها، نفی تمام آدم ها (۹) پیش بینی ناپذیری ناشی از نقش اراده - تأیید آن انحراف اپیکوری معروف از خط مستقیم در جبر اتمی دموکریت، نقش دست پنهان و مرموز طبیعت یا خدا - دست کم ناشی از عدم امکان منظور نمودن تمام عوامل دست اندر کار (به خاطر غیر قابل شمارش بودن آنها). شاید با همین چند جزیره کوچک بذر تغییراتی در جهان کاشته شود. چه بسا گروه اندکی که بر گروه بسیار غالب آیند. کما این که تأسیس یک کشور کوچک و بلکه ناچیز سوسیالیستی و پایداری آن تاکنون در بیخ گوش کشور بزرگ امریکای سرمایه داری، خود نمادی از غیر قابل پیش بینی هاست.

اما در مورد داوری در باب امتناع یا امکان استقرار سوسیالیسم در یک کشور، نظریات کمترین این است که اساساً پرسش هایی از این نوع خطاست، زیرا این پرسش ها معطوف به دانستی هاست. در حالی که به قول «بن سائیک» همواره باید جایی برای «نادانستن» باز گذاشت برای «نمی دانم». به این پرسش باید با پرسشی دیگر پاسخ داد. اگر جهان به راه منشویک ها می رفت چه اتفاقی می افتاد، یا قابل تصور بود. آیا انقلاب جهانی مورد نظر آرمان گرایان اتفاق می افتاد؟ کی؟ چگونه؟ از کجا آغاز می شد. اگر در شوروی و کامبوج (علیرغم کشتار دو میلیونی پل پت) و چین، کره و کوبا شعله هایی از این جهان آرمانی افروخته نمی شد آیا اکنون امریکای لاتین سوسیالیست یا دست کم امریکای لاتینی غیر از امریکای شمالی و متفاوت با آن وجود می داشت. اگر انقلابی باید از کشورهای پیشرفته صنعتی آغاز می شد که تاکنون آغاز شده بود. ممکن است روزی «انقلابی نمی دانم چه» از این کشورها آغاز شود، اما این انقلاب لزوماً انقلابی نیست که مارکس پیش بینی می کرد.

پاسخ این کمترین به همه پرسش هایی از این دست، آری و نه است. بی شک اگر استقرار و ادامه حیات سوسیالیسم مارکسی در یک کشور با بن بست هایی روبه رو شود، در همان چالش ها،



سواحل هاوانا دارای جاذبه های گردشگری

امکانات هنری و ورزشی با بهای بسیار ناچیز که می توان آن را تقریباً رایگان حساب کرد در اختیار همگان است

بن بست ها و افت و خیزها، نقش تاریخی خود را ایفا می کند. اینجاست که باید بپذیریم تاریخ خط مستقیم نیست. تاریخ پیچ در پیچ و سراسر خط اندر خط است. اعوجاجی و پریپیچ و خم، پرتلاطم، پریهاهو و پرتنازع. آیا قابل تصور است که اگر شوروی مطابق نظر منشویک ها پیش می رفت سیاست جهانی چه مسیری را طی می کرد؟ آیا آرمان سوسیالیسم مثل آرمان های سلف خود (مزدکیان ایران و...) در صفحات تاریخ دفن نمی شد. دست کم می توان گفت با وجود تمام فجایع و ظلم های ناشی از رگه های تمامیت خواهی و استعبادی در اندیشه مارکسیستی، تأسیس حکومت های آرمانی ولو در دوره های کوتاه نمونه هایی برای تجربیات بعدی برجا گذاشت. همان شوروی، چین، ویتنام، کره و کوبا دست کم



نمایی از کوچه های هاوانا و کودکانی که در حال بازی هستند

کوبا از هم اکنون به تدریج در حال باز کردن مرزهای خود و ورود به جهان آزاد است

با وجود مخالفت امروز جوانان، نمونه‌هایی ارائه دادند که نشان می‌دهد می‌توان نیازهای ابتدایی اجتماعی بشر اعم از مسکن، غذا، بهداشت را که معضل تمام جهان سوم است با وجود تمامی محاصره‌ها و کمبودها و تحریم‌های جهان پیشرفته گرچه به طور نسبی، حل کرد.

کوبای فیدل

اکنون وقت آن رسیده که کوبار از زبان رهبرش بشناسیم. آنچه را نمی‌دانستیم بدانیم. می‌دانستم که کاسترو تبلور انقلاب کوباست، اما نمی‌دانستم و هنوز هم درک نمی‌کنم چرا این قدر من من می‌کنند و تا این حد خودشیفته است. اگر سخن مرا غیر منصفانه، بدبینانه و یا مغرضانه می‌دانید از خاطرات او به قلم خودش بشنوید:

انقلاب کوبار من به جلو آوردم. (ص ۶۱۹)
- آنجاست که با سنگینی دست پدرا نه من که به شانه‌شان گذاشته می‌شود شکوه را احساس می‌کند. (ص ۶۶)

- آماده شدم تا با چریک‌هایم راهی سیراماسترا شوم. (ص ۷۵)

- من به دلیل رابطه‌ای که با خدایان و طبیعت دارم این هستم که شده‌ام. (ص ۱۱۳)

- من هیچ امتیازی برای اشتباهات استالین یا امپریالیسم یا خز عیالات مارکسیستی قائل نیستم. من انقلاب هستم، انقلاب کوبادر من خلاصه می‌شود. (ص ۲۰۸)

- زبان من، چشم من و همه امعا و احشای من بود که به انقلاب مفهوم داد. (ص ۲۱۷)

- بدون تردید اولین مرد مهم انقلاب کوبا، من هستم. (ص ۲۶۶)

- دوستان! چه کشوری را فتح کرده‌ایم؟ یعنی همه این کشور مال من است؟ (...). من بارها شاهد بوده‌ام که مردان مبارز و قهرمان در یک شخصیت پر قدرت تر ذوب شده‌اند. من این احساس را از سوی برخی از افراد بسیار جدی و مقاوم پیرامون خودم مثل ژنرال‌ها، فرماندهان و مبارزان بسیار شجاع و قاتلان و آدم‌کشی‌هایم داشته‌ام. (ص ۱۱۴)

- بدون تردید اولین مرد مهم انقلاب کوبا من هستم. (ص ۲۶۶)

شنیده بودم در گزارش‌ها، فیلم‌ها و کتاب‌هایی که از زندگی انقلابیون کوبا، کاسترو و چه گوارا تهیه شده کاسترو و متهم شده که «چه گوارا» را ابتدا عمداً (بخوانید از روی حسادت) از کوبا دور کرده و سپس با لودادن محل او وی را به دست سازمان سیا از بین برده است. یا للعجب! به حق چیزهای باورنکردنی.

حقیقتش را بخوانید هنوز هم باور نمی‌کنم. در مخیله ساده لوح و ناتوانم جانی افتد. هی صفحات کتاب را ورق می‌زنم، دوباره می‌خوانم. پس و پیش آن را می‌خوانم تا بلکه از موضوع سر در بیاورم. شاید تخته پاره‌ای در این دریای پر تلاطم و شیطنت بار انسانی پیدا کنم و با آویختن به آن این رهبر کاریزمایی را از اتهام‌ها تبرئه کنم. شاید شما بتوانید این کار را بکنید.

بفرمایید این شما و این خود فیدل. امیدوارم خنگ باشم و درست مطلب را نگرفته باشم. یعنی خم و چم مطلب را و رموز و رازهایش را. راستش را بخواهید واقعاً در فهم مسائل پیچیده به خودم شک دارم. هیچ اعتمادی به فهم خودم ندارم. حالا من آدرس را می‌دهم شاید شما این معمارا حل کنید و مرا همین منت خود قرار دهید.

- اگر من در هارابه روی او باز کردم که به آفریقا برود، امیدم این بود که یا شیرها او را بخورند یا فیل‌ها او را زیر پاله کنند و یا مارها او را نیش بزنند. نمی‌خواستم او نبرد ضد استعماری دیگری را ببرد (...). ممکن است باور نکنید اما بدانید که طرح من برای رهاشدن از شر «چه» یک برنامه و یک توطئه استاندارد بود. (ص ۵۹۴)

- او در نامه خود تلاش‌ها را به من نسبت می‌دهد نه به «ما» لعنتی! «چه» همیشه در زندگی یک غریبه بود (...). این من بودم که او راهی ابدیت کردم. (ص ۵۹۵)

- محافظان «چه» همه ما موران و جاسوسان من بودند. (ص ۵۹۲)

- من به خوبی می‌دانم که بر سر نویسندگان شرح حال «چه» چه آمده است که این مطالب را نوشته‌اند. آن احمق‌ها دور راه در پیش داشته‌اند یا مراسم فرستادن «چه» به کام مرگ معرفی کنند یا سازمان سیا را مسئول دستگیری و کشتن او بدانند. آنها تر جیح داده‌اند که سیا را مسئول قتل «چه» معرفی کنند و از این راه به سیا اعتبار دهند. من ماه‌ها تلاش کردم که سیا را متقاعد کنم که «چه» در کنگوست. این من بودم که پیام‌های لازم را برای سیا می‌فرستادم. تا «چه» را در کنگو بیابند نه آن لارنس الوین کثافت. (ص ۵۹۳)

- «چه گوارا»... که نام واقعی اش ارنستو گوارا دلاسرنا بود با شخصیتی که بعد از انقلاب کوبا از او ساخته شد قابل مقایسه نیست... بدانید همه این سال‌ها بر آستان مردی سجده کرده‌اید که یادش فقط به دلایل تبلیغاتی زنده است. (ص ۲۶۴)

- اولین هدف واقعی من این بود که «چه» را از رائل (برادر کوچک فیدل و وارث بعدی او) دور کنم و اتحاد میان آن دو را از میان ببرم. این اقدام می‌توانست یکی از وعده‌های من به فرانک بندر را محقق کند و آن دور کردن سنگینی بار «چه» از روی دوش‌هایم بود. با چنین سیستمی می‌توانستم او را از کوبا دور کنم و به سرزمین دوری بفرستم. (ص ۴۵۴)

- روز ۱۲ ژوئن ۱۹۵۹ «چه» را به ما موریته فرستادم و بارها آن را تمدید کردم... در فرودگاه هاوانا و یلاسکارا هم کنارش نشاندم و به او دستور دادم چشم از «چه» برندارد و او را زیر نظر بگیرد. با تروتسکیسم «چه» باید با تروتسکیستی برخورد می‌کردم... او یک تروریست جهانی بود نه کسی که به من کمک کند تا پایه‌های قدرتم را تحکیم کنم. (ص ۵۸۹)

- جزیره کوبا برای تحمل وجود هر دوی ما بسیار کوچک بود. (ص ۵۹۰)

با تمام این احوال آنچه از خاطره انقلاب برجا مانده - به جز آنچه در موزه‌ها دیده می‌شود - تصاویر «چه» است که در عرصه عمومی و جامعه مدنی در تمام جاها به چشم می‌خورد و نه «فیدل». این واقعیت در بردارنده سه معنا و حقیقت مهم است. اول این که به هر دلیل، اجباری برای الصاق تصاویر «فیدل» به در و دیوار هانیست و این

احتمالاً ناشی از این است که فرهنگ امریکای لاتین به رغم حکومت‌های دیکتاتوری، کیش شخصیت را بر نمی‌تابد حتی دو تصویر بزرگ هنرمندانه ساخته شده با تسمه فلزی بر بدنه دو ساختمان بلند مرتبه دولتی میدان انقلاب یکی متعلق به «چه» و دیگری متعلق به خوزه مارتی مبارز استقلال طلب پیش از انقلاب سوسیالیستی است. دوم و مهمتر از اولی، آن که آنچه باقی می‌ماند و بارور می‌گردد حقیقت است. سوم آن که، مردم به ارزش‌های اخلاقی و فضیلت‌ها پایبندند. هر چه نباشد «چه» برای مردم جهان مظهر ارزش‌های انقلابی، عدالت، رفع ستم و بهره‌کشی طبقاتی استعماری و استثمارگری است. توریست‌ها بویژه توریست‌های امریکای لاتین خریدار تصویر حک شده چه گوارا روی چوب، چرم، پارچه و فلز هستند. صنایع دستی چرم و چوب یکی از محصولات پر خریدار در کویاست، بویژه اگر یادآور قهرمان ملی و انقلابی باشد آنها که یک چیزی از آن نور خدایی با خود دارند.

و حالا حقایقی از شخصیت «چه» از زبان خود فیدل که با توجه به حسادتش نسبت به «چه» که در سطور پیشین نشان داده شد هر خواننده‌ای را نسبت به صداقت و شفافیت فیدل به تحسین وامی‌دارد.

در جریان حمله به پادگان‌ال اووره:

«چه» بدون احساس خطر خود را به داخل پادگان انداخت (... با افتادن میدا، «چه» جای او را گرفت و به سمت دشمن پیشروی کرد (...)) با اقدام «چه» راتول و افرادش تصمیم به حمله گرفتند. (ص ۳۰۴)

«چه» به دادز خمی‌ها رسید. (ص ۳۰۵)

در اولین روز دسامبر از آغاز حمله به لاس ویلاس جبهه ملی دوم اسکامبرای تحت مدیریت «چه» از مواضع حمایت کرد و بقایای نیروهای بانیتا را در آن منطقه نابود کرد. (ص ۳۱۵)

(...) «چه» از همه مستقل تر بود (... سابقه او بیشتر از سابقه من بود. همه کسانی که در انقلاب به من پیوسته بودند سابقه‌ای کمتر از من یا دست کم به اندازه من داشتند به جز «چه». او در طلب قدرت نبود. او می‌خواست اندیشه‌ها و آرمان‌هایش تحقق پذیرد. او خواهان تغییری پاک و حقیقی بود. (ص ۵۹۴)

می‌دانستم فرهنگ شرقی و بویژه فرهنگ اسلامی تفاوت‌هایی در مسئله روابط زن و مرد با فرهنگ غربی دارد. اما انقلابیون پاک‌باخته

همه‌جای دنیا را از یک جنس می‌دانستم از جنس اولیاءالله و پیامبران. از جنس زهاد و عباد که از زاویه (گوشه‌نشینی) عافیت بیرون آمده و بر ظلم تاخته‌اند. همواره یادم بود که در دوران طولانی انقلاب آزاد بیخش الجزایر و قیام شیخ عبدالقادر از هنگامی که با آن تفنگ‌های بلند سوار بر اسب و شتر بر مهاجمان و اشغالگران فرانسوی می‌تاختند تا تشکیل جبهه آزاد بیخش الجزایر و امضای قرارداد استقلال در ۱۹۶۱ در اوپان سوئیس، مبارزان الجزایری زن بارگی، مشروب خواری و قماربازی و حتی آنها که از مناطق اعماق کویر به مرکزیت غردایه بودند دخانیات رانیز روانمی‌دانستند و اساساً غیر از دخانیات، ترک بقیه موارد شرط عضویت در جبهه آزاد بیخش الجزایر بود. تعالیم فرهنگی و تصاویر آرمانی انقلابیون ایرانی خودمان نیز از هر قبیله‌ای که بودند کم و بیش پاکی اخلاقی و پرهیزکاری جز و مرامشان بود. دست کم زیاده‌روی و لنگاری و هر جایی‌گری را به هیچ وجه نمی‌پسندیدند. حتی بیش از این، نه تنها بی‌بندوباری را روانمی‌داشتند، این صفات را موجب نفوذ عوامل اطلاعاتی دشمن و ساواک و استحاله و تخریب روح انقلاب می‌دانستند. به هیچ روی نمی‌خواهم مقایسه‌ای میان این دو فرهنگ کرده باشم، یکی را مطرود و دیگری را مقبول بدانم.

یکی را ارزش و دیگری را ضد ارزش. می‌دانم که با دو افق معنایی (۱۰) متفاوت سرو کار داریم که هر یک ساز و کارها، امتیازها و نارسایی‌ها، پارادوکس‌ها و معضلات و خم و چم‌های خاص خود را داراست. ریزه کاری‌های اخلاقی امری فرهنگی و عرفی است. گرچه جنبه‌های عام و جهانشمول هم دارد که در همه فرهنگ‌ها و زبان‌ها ستودنی است، همچون شرافت، پاکی، راستی و درستی، جانبازی، گذشت و فداکاری، انسانیت و بزرگواری و... اما اشکال و مصادیق آنها را عرف و تاریخ و فرهنگ جوامع مشخص و معین می‌کند. بگذارید وارد ریزه‌قضا یا نشوم که «حد» و «حدودی» دارد. به هر صورت سخن کوتاه از خود فیدل بشنویم:

.... پولی از برادرم راتول می‌زدیدم و به فاحشه‌خانه کوئو می‌رفتم. (ص ۸۰)

.... من به بهانه بستن کفشم دولا شدم و آن جوان یعنی جانی سوارز چند قدمی از من جلو افتاد. از فرصت استفاده کردم و ضربه محکمی به گوش راست او حواله دادم. (ص ۹۳)

.... من یک دروغگوی قهار بودم. پدر لورنته کرار از من می‌پرسید: چرا بی دلیل دروغ

فیدل: این من بودم که پیام‌های لازم را برای سیا می‌فرستادم. تا «چه» را در کنگو ببابند

می‌گویی؟ من جواب می‌دادم پدر! دروغ‌گویی در ذات من است. (ص ۱۰۱)

- من قبل از ازدواج با میرتابازن دیگری به سر می‌بردم (... کسی از رابطه من با آن زن خبر نداشته است. (ص ۱۹۷)

- همین زن (سلیاسانچز) در تنهایی شبانه خود را به سهولت تسلیم من می‌کرد... در آن روزها باید مسائل زندگی خصوصی من از نظرها دور نگاه داشته می‌شد و بیشتر به شعار دادن توجه می‌کردیم. (ص ۳۱۰)

- در زندان با دادن رشوه به زندانبانان گاه با زنان هرزه‌ای که در خیابان‌ها دستگیر کرده و به زندان آورده بودند، ارتباط داشتم. (ص ۲۴۹)

می‌دانستم که ده‌ریون (۱۱) نه تنها در ظاهر امر اعتقادی به خدا و خدایان ندارند، بلکه برخلاف این به سخن مارکس باور دارند که این «خدا» نبود که انسان را آفرید این انسان بود که خدا را آفرید. امانمی‌دانستم که فیدل نه تنها با خدایان سر و سرری دارد، بلکه با مارکسیست‌ها هیچ میانه‌ای ندارد و علیه آنها در دوران انقلاب در سیرا ماسترا به مدد یک مأمور سیا توطئه کرده است بشنوید:

فیدل: «چه» از همه مستقل تر بود (... سابقه او بیشتر از سابقه من بود. همه کسانی که در انقلاب به من پیوسته بودند سابقه‌ای کمتر از من یا دست کم به اندازه من داشتند به جز «چه». او خواهان تغییری پاک و حقیقی بود

-فرانک! ببین دور و بر ما چه می‌گذرد. من اطمینان دارم که کمونیست‌ها در میان مانفوذ کرده‌اند. این حرامزاده‌های یک جایی مخفی هستند. من تو را زیر نظر دارم از روزی که با پدر و لولوییسیه اینجا آمده‌ای دور و بر مقررمانده‌ی ما پرسه می‌زنی... فرانک من از تو می‌خواهم کمونیست‌های مابین ما را شناسایی کنی و به من بگویی آیا اینجا کمونیست هست یا نه. من تو را به درجه سروانی ارتش شورشی ترفیع می‌دهم. جواز می‌دهم که تو خواهی داد که بتوانی همه ستون‌ها و واحدها را بازرسی کنی و نتیجه‌اش را به من گزارش بدهی. من می‌خواهم پته کمونیست‌ها را روی آب بیندازم. این چیزی است که از تو می‌خواهم می‌فهمی؟ به من کمک می‌کنی؟ باز هم بطری با کاردی را برداشتم و گیلان‌سش را پر از مشروب کردم «به سلامتی همکاری، فرانک!» (ص ۴۰۶)

از آنچه در زیر آوی نقل می‌شود معلوم می‌شود فیدل نه تنها به باور مادر خود به خدایان معترض نبود، بلکه آن را دست کم به لحاظ نتایج پرثمرش برای خود می‌پسندیده و موجب مباحثات و اعتماد به نفسش بوده است. کسی چه می‌داند هیچ کس از کار خدا و خدایان سر در نمی‌آورد. مگر نه این است که «او» هر که

را بخواد عزت می‌دهد و هر که را بخواد ذلت.
 (۱۲)

حُب شاید این هم آزمایش فیدل بوده، ولی به دست خدای آگایو: (۱۳)

-به نظر او (مادر) سرنوشت مرا خدایان رقم زده بودند. آن قدر به باور خود ایمان داشت که در دوران جنینی مرا یک جنین مقدس خوانده بود.

-آن شب بود که مادرم قصه مأموریت قدسی مرا برابرم گفتم. او گفت که من پسر الهه آگایو هستم و این که من از زمان جنینی با سانتر یا ارتباط داشته‌ام. گفت که من مأموریت مهمی دارم که باید انجام دهم... (و در زمان جنینی من یک کشیش سانتر یا به او گفته که من پسر الهه آگایو هستم... (و) سرنوشت پسرش در کنار دست راستش نوشته شده است... الهه آگایو، الهه مبارزه و رزم بود... بالاخره مادرم با آن کشیش مراسم خشنودی الهه آگایو را برگزار کرد. من تقدس را به مادرم هدیه کرده بودم و الهه آگایو در همان مراسم بر مادرم ظاهر شده بود. (ص ۶۱)

اکنون اجازه بدهید با ذکر واقعاتی از نقش سیگار به داستان پایان دهم. در این مورد آنچه می‌دانستم این بود که توتون و سیگار پس از نیشکر و در طول سده‌ها جزو داده‌های واقعی و مهم اقتصاد بومی کوبا بوده. اما نمی‌دانستم چه گندی است این سیگار مشهور. در طول سفر یک هفته‌ای و بویژه هنگام بازگشت در فرودگاه هاوانا بسیار وسوسه شده بودم که یکی از اینها را آزمایش کنم. اما راستش زورم آمد چون ارزان‌ترین، باریک‌ترین و کوچک‌ترین یک دلار قیمت داشت، و یک دلار در آن هنگام در زمستان سال ۱۳۹۱ دست کم ۳۵۰۰ تومان آب می‌خورد. تازه چون سیگاری هم نبودم نمی‌دانستم خوشم خواهد آمد یا نه. یک ماه پس از بازگشت به ایران بود که فهمیدم عجب گندی است این سیگار. داستان از این قرار بود که ما هم به پیروی (بخوانید تقلید) از دیگران که بدون هدیه مسافرت برای آشنایان و نزدیکان به وطن بر نمی‌گردند، باید هدیه‌ای با خود می‌آوردیم. یکی از تحفه‌های کوبا هم سیگار برگ آنجاست. اگر قبول ندارید به خواندن ادامه دهید تا از زبان فیدل وصف آن را بشنوید. پس دو جعبه سیگار با خود آوردم برای سیگاری‌ها. آن هم از سیگارهای سفارشی دست‌ساز با بسته‌بندی چوبی بسیار نفیس که توسط آشنای ما که ذکرش پیش از این رفت سفارش داده شده بود. دانه دانه به این و آن سیگاری هدیه کردیم. بالاخره دو تایی باقی ماند که گفتیم بگذار بکشیم. ببینیم چیست و

چگونه است این سیگار افسانه‌ای. یک پک هم نتوانستم بزدم. صد رحمت به سیگار گاز و بیلی فرانسوی گلو آژ (۱۴) که تازه به نوبه خود به مراتب تندتر از اشنو گاز و بیلی قدیم خودمان است. دیگر چیزی که درباره آن سیگار نمی‌دانستم نقش آن در سیاست و دیپلماسی خارجی کوبا بود. بشنوید از فیدل:

-نمی‌دانید ما به خاطر همین سیگار ناقابل چه استفاده‌های سیاسی و دیپلماتیکی در عرصه بین‌المللی بردیم. سراغ ندارم حتی یکی از رهبران سیاسی جهان - در سازمان ملل متحد یا در جنبش عدم تعهد - قبل از اتخاذ هر تصمیمی در مورد کوبا به فکر قطع شدن جیره سیگار برگش نیفتاده باشد. شوخی نمی‌کنم حرف من کاملاً جدی است. شاید خبر نداشتند که جان فیتز جرالد کندی اصلاً راضی به امضای طرح حمله به ما در خلیج خوک‌ها یا اعمال تحریم همه محصولات کوبایی نبود تا این که پیر سالیانجر مشاور مطبوعاتی کاخ سفید به او اطمینان داد که یک محموله سیگار برگ مرغوب کوبایی در حد ۱۲۰۰ نخ از نوع دلخواهش تهیه و تأمین شده است. (ص ۴۵۵)

-حتی در آن روزهایی که هواپیماهای یانکی را در آسمان مورد هدف قرار می‌دادم سلیا را به کناری می‌کشیدم و از او می‌خواستم سیگار مورد نیاز کندی را تأمین کند. آدم سیگاری نسبت به سیگاری‌های دیگر احساس تعهد می‌کند. (ص ۴۵۶)

-من می‌دانم مردان بزرگ زمان ما با چه حرص و ولعی سیگارهای اهدایی ما را پذیرفته‌اند. خود «چه» این مطلب را برای من تعریف کرده بود. (ص ۴۵۶)

حرف آخر: آنچه از خودنگاری فیدل دستگیر شد.

می‌دانستم کاسترو تبلور انقلاب کوبا است. خاطرات او به قلم شخص خودش را خوانده بودم تا بدانم نه او آن قدر پاک و منزه بوده و نه در مجموع جنبش انقلابی کوبا چنین بوده است. اکنون حتی از آن طرف بام افتاده‌ام. یعنی با عرض پوشش گمان می‌کنم اگر انقلاب کوبا با آن سرعت و با آن امکانات اندک به پیروزی رسید و تاب آورد، برخلاف تصور عمومی و برخلاف نظریه نساب‌گرایی و اصالت اخلاق، درست به خاطر همین بازیگری‌ها، توطئه‌گری‌ها،

زدوبندها، بی‌بندوباری‌ها، آدمکشی و فریبکاری‌ها بود.

تا اینجاست و در ظاهر امر، سندی معتبر تر از این خود نگاشته درباره انقلاب کوبا وجود ندارد. مگر آن که بدون هیچ دلیلی آن را سراسر دروغ و تردستی جدیدی بدانیم یا بگوئیم کاسترو دیوانه شده. ظاهر داستان حاکی از صداقت فوق‌العاده و بیان حقایق است: صداقتی که می‌تواند بار همه گناهان اخلاقی نویسنده را از دوش او بردارد. صداقتی که می‌توان از دیدگاه مسیحی آن را نوعی اعتراف دانست. اعترافی نه نزدیک کشیش، بلکه نزد تمام جهانیان. اعترافی که به خاطر شفاف بودن می‌تواند یک منبع پژوهشی علمی بسیار مهم، بلکه کم‌نظیر و سرمشق بسیار آموزنده و در عین حال مهم جست‌وجوی حقیقت تاریخی و از همه مهمتر اسطوره‌زدایی ایدئولوژیک باشد.

حقایق باور نکردنی از پرده بیرون افتاده در این خودنگاشته چیست؟

۱- انقلاب کوبا نه با تکیه بر ایدئولوژی و سواست‌های نظری، بلکه با جسارت‌های رفتاری و ماجراجویانه قشر جوان و دانشجو آغاز شده و سپس به سوی کمونیسم رانده شد. خصوصیات آنی که در جامعه ما همواره موجب شکست انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی شده. این امر نشان می‌دهد که:

۲- حاکمیت مستقر و پشتیبانان یانکی‌اش واقعا در کوبا غافل‌گیر نشدند، بلکه رودست خوردند.

۳- کوبا کوچک بود و نمی‌توان آن را سراسر مشق کشورهای بزرگ و پرجمعیت قرار داد.

۴- روش انقلاب کوبا چیزی میان تروریسم، کودتا و جنبش اجتماعی بود.

۵- از زدوبند و توطئه استفاده کرد.

۶- اخلاق در انقلاب کوبا متفاوت با اخلاق انقلابی ما ایرانیان و مسلمانان بود. اگر در انقلاب الجزایر که در سال ۱۹۶۱ به پیروزی رسید، زن‌بارگی و مشروب‌خوری ممنوع و از نشانه‌های بی‌عفتی ضد انقلابی بود، در کوبا هیچ مذمتی نداشت.

۷- اولین جرقه‌های انقلاب کوبا در ابتدای دهه ۵۰ آغاز و در پایان دهه به پیروزی رسید. دوره‌ای پس از جنگ جهانی دوم که دوره تغییرات سیاست‌های سرزمینی (ژئوپولیتیک) و پیروزی پی‌در پی انقلاب‌ها و کودتاها ملی است. بعدها این فرصت در جاهای دیگر از دست رفت.

۸- وابستگی به شوروی و حتی زدوبند با سواست که در همه جا موجب افتضاح و شکست‌های

فاحش شده در کوبا با افتضاح به بار نیامده. درباره این کتاب فوق‌العاده چیزهای بسیار دیگری نیز قابل طرح است که فرصت دیگری می‌طلبد. اگر این همه شمارا بر علیه این نگارنده می‌شوراند، بهتر است آن را مطالعه کنید.

برای «چه»

راستی چرا این دنیای خاکی چنین است؟
چرا همه مرده‌ها خوبند؟
چرا قدیس فقط می‌میرد؟
چرا خوب‌ها می‌میرند؟
چرا در مسلخ عشق جز نکور انکشانند؟
چرا همه خوب‌ها مرده‌اند یا در آینده خواهند مرد؟

چرا؟

چرا ای خدای من، ای خدای بی‌پروا
چرا؟ چرا؟
جوابم آمد، از آسمان باطنین بلند: «انته کان ظلُّ ما جهولا!»

پرسیدم:
خوب مگر خودت خلقش نکردی؟

چرا موجود ظلم و جهول خلق کردی؟
نمی‌شد همه

را خوب خلق می‌کردی؟
جواب آمد: تو را چه به فهم حکمت من.

همین اش
هم خیلی خوب است.

بروپی کارت موضع خودت را مشخص کن.
راست می‌گفت: دانستم! باید موضع را مشخص کنم: می‌خواهم از مرده‌ها باشم.
چرا؟

برای این که مولانا گفت: نی حدیث راه
پر خون می‌کند

قصه‌های عشق مجنون می‌کند
و برای این که: در مسلخ عشق جز نکور انکشانند

و به صفتان زشت خور انکشانند

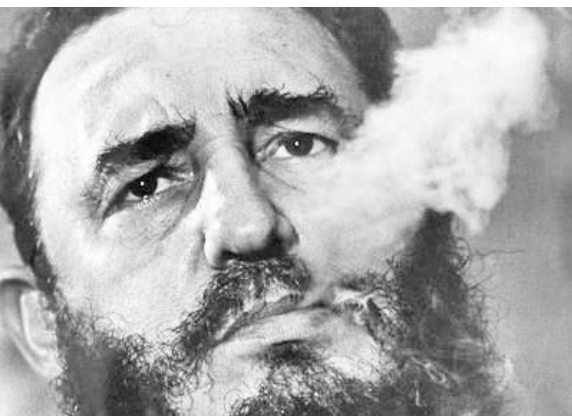
تهران، فروردین ۱۳۹۲

پی‌نوشت:

1-Orthodox

2-Opportunism

۳- در انقلاب شوروی جناح بلشویک حزب کمونیست از نظریه امکان استقرار سوسیالیسم در یک کشور دفاع می‌کرد. جناح منشویک در برابر این نظریه قرار داشت و معتقد به انقلاب جهانی و طی دوران گذار از دموکراسی بورژوازی بود.



فیدل کاسترو

۴- جنگ شکر در کوبا: ترجمه کتابی از ژان پل سارتر نویسنده و فیلسوف فرانسوی.

۵-... کم من فسه قلیله غلبت فسه کثیره باذن الله... بقره: (۲۴۹) چه بسا گروهی اندک [و مصمم] که به قانونمندی خدا، بر گروهی عظیم پیروز شدند.

۶- پس از پیروزی انقلاب کوبا نظریه کانون (کوچک) انقلابی در برابر بی‌تحرکی و محافظه‌کاری احزاب چپ متمایل به شوروی و نوعی تفسیر سنتی از انقلاب کارگری - از جمله در ایران به نمایندگی حزب توده - راهی برای رهایی از رکود نشان داد. با تأثیر از این نظریه بود که گروه‌های انقلابی در ایران اعم از مارکسیست و اسلامی همچون دیگر نقاط جهان بویژه در امریکای لاتین و آفریقا دست به عملیات مسلحانه در شهر و روستا زدند. هیچ‌یک از این گروه‌های انقلابی همچون کوبا به هدف کسب قدرت سیاسی نائل نیامدند، گرچه آثار و بازتاب‌های مبارزاتشان باقی ماند.

Saracen.۷

Maur.۸

۹-... کل شیء هالک الا وجهه... (قصص: ۸۸) هر چیزی ناپوشدنی است، جز ذات او.

Paradigme.۱۰

Materialistes.۱۱

۱۲-... تعز من تشاء و تذلل من تشاء... (آل عمران: ۲۶) هر که را خواهی اقتدار می‌بخشی و هر که را بخواهی ذلیل می‌کنی

Aggayo.۱۳

Gouloise-۱۴

آقای حمید نوحی عزیز

با سلام. من برخی از مقالات شما را خوانده‌ام و از آنها استفاده کرده‌ام، با آنکه از نظر فکری تفاوت زیادی با شما دارم.

مقاله شما در چشم‌انداز شماره ۸۰ به نام «کوبای من، کوبای واقعی، کوبای فیدل» هم حاوی نکات جالبی بود. من هم کوبا را دیده‌ام و با برخی از مشاهدات شما موافق هستم و با برخی نه. اما آنچه مرا متحیر کرد نقل قول‌های شما از خودنوشت فیدل کاسترو بود. می‌خواستم جوابی بدهم ولی فرصت نشد تا اینکه چند روز پیش جوانی با استناد به مقاله شما سخنانی در مورد فیدل کاسترو گفت که حیفم آمد شما ندانید که یک نوشته نسنجیده چه نتایجی می‌تواند داشته باشد.

آنچه به‌عنوان زندگینامه خود نوشت فیدل کاسترو منتشر شده توسط شخصی به‌نام نوربرتوفوننتس (و انا کوشنر) است که قبلاً از طرفداران انقلاب کوبا بوده ولی بعداً با آن مخالف شده و در موقعیتی که نزدیک به اعدام بوده فرار کرده است. نوشته او که به تقلب آن را «خودنوشت» نام گذاشته تا به قول خودش جذابیت و فروش بیشتر داشته باشد! حاوی لجن‌بارترین تهمت‌ها به انقلاب کوبا و فیدل کاستروست و بلافاصله با تیراژ کثیر در امریکا منتشر شد. شما حتی اگر هنگام نگارش مقاله‌تان نمی‌دانستید و نخوانده بودید که این خود نوشته تقلبی است باید به فراست از محتوای مطالب آن درمی‌یافتید که هیچ‌کس ولو کاسترو به‌زعم شما نمی‌گوید چه‌گوارا را به آفریقا فرستادم که زیر پای فیل‌ها له شود! وقتی در کتاب از قول کاسترو نوشته می‌شود که «سراسر کوبا را از مجسمه‌ها و بناهای یادبود خود پر کردم» آیا شما که کوبا را دیده‌اید حتی با یک مجسمه یا بنای یادبود کاسترو مواجه شده‌اید؟ آیا نباید شما به فکر می‌افتادید که با چیزی تقلبی روبرو هستید؟ امیدوارم تاریخچه این کتاب را بررسی کنید و مجدداً آن را مرور کنید. آنگاه از شما انتظار می‌رود که به لحاظ جبران خسارتی که ناخواسته زده‌اید از خودتان و از خوانندگان مجله عذرخواهی کنید. شما به قول خودتان از آن طرف بام افتاده‌اید. شما ناخواسته با کسانی در ایران هم‌آوا شده‌اید که از جنس آنها نیستید.

با احترام

خسرو پارسا

دکتر پارسای عزیز

با سلام

نامه مهرآمیز شما را پنجشنبه ۲۶ دی ماه دریافت کردم. موجب مباهات اینجانب است که فرهیختگانی همچون شما گوشه‌چشمی به بعضی آثار قلمی اینجانب دارند و با وجود «تفاوت‌های فکری» که با این کمترین احساس می‌کنند، با برخی از آنها موافق بوده و از آن استفاده می‌کنند. من نیز به نوبه خود از آثار قلمی به‌خصوص ترجمه‌های علمی شما بهره برده و به خدمات علمی و فرهنگی شما ارج می‌گذارم.

مقاله مورد اشاره در شماره ۸۰ چشم‌انداز ایران همان‌طور که از عنوان آن پیداست از سه بخش اصلی «کوبای من، کوبای تاریخی و کوبای فیدل» و یک نگاه تحلیلی تشکیل شده است. تذکر انتقادی شما مربوط به مأخذ بخش سوم یعنی «کوبای فیدل» است. خوشبختانه ساختار مقاله به گونه‌ای است که این سه بخش مجزا از یکدیگر قابل فهم، داوری و نقد است. حذف یکی از بخش‌ها لطمه‌ای به بخش‌های دیگر نمی‌زند، به‌خصوص بخش پایانی آن «کوبای فیدل» که نه عقاید خودم بلکه نقل‌قول‌هایی از کتابی است به نام «توبیوگرافی فیدل کاسترو». من نمی‌دانم آیا شما چاپ فارسی این کتاب را دیده‌اید یا خیر؟ ولی از اینکه نام نویسنده و سابقه انقلابی و سپس زندانی بودن او را برایم نوشته‌اید، حدس می‌زنم آن را ندیده باشید. زیرا این همه را ناشر و مترجم و خود نویسنده در یادداشت ناشر و مقدمه مترجم و پیشگفتار نویسنده در چاپ فارسی شرح داده‌اند. در یادداشت ناشر آمده: (تأکید زیر جملات از اینجانب است)

« کتاب حاضر در سال ۲۰۱۰ میلادی به زبان انگلیسی ترجمه و منتشر شد که همزمان به زبان فارسی ترجمه و در روزنامه اطلاعات ارائه گردید. طبعاً این آخرین شرح حال کاملی است که از زندگی کاسترو وجود دارد. ویراستار نسخه اسپانیایی کتاب نوربرتو فوننتس است. وی قبل از هر چیز یک روزنامه‌نگار کوبایی است که در سال ۱۹۴۳ در هاوانا به دنیا آمده و تحقیقات عمده‌ای روی زندگی ارنست همینگوی دارد. او خود نویسنده کتاب مشهوری است که در سال ۱۹۶۸ جایزه ادبی امریکای لاتین را برد. فوننتس از انقلابیون کوبایی بود اما چندی پیش به دلیل برخی تضادهای فکری و شاید اطلاعاتی، دستگیر و در کوبا زندانی شد. با وساطت تعدادی از نویسندگان مشهور امریکای لاتین، مقامات امنیتی و اطلاعاتی کوبا با آزادی وی موافقت کردند (...). در اسپانیا روزنامه ال پائیس کتاب حاضر را یکی از متون ادبی امریکای لاتین و فوننتس را بهترین نویسنده کوبایی بر شمرده است. در آلمان روزنامه دی رایت نوشت: «فوننتس کتابی را ویرایش کرده که احتمالاً بهترین کتاب در مورد رهبر کوبا است».

آن‌طور که مترجم فارسی در مقدمه کتاب شرح داده در سال ۱۹۸۶ در هرازه پایتخت تانزانیا با روشی جسورانه توانسته فرصت استثنایی مصاحبه با کاسترو را به‌دست آورد و از این خاطره به‌عنوان تنها خبرنگار ایرانی که توانسته با فیدل کاسترو مصاحبه کند با غرور و افتخار یاد می‌کند، می‌نویسد:

« من امروز با خواندن و ترجمه این کتاب نظری متفاوت با گذشته نسبت به کاسترو و انقلاب کوبا پیدا کرده‌ام (...). آنچه در این کتاب به‌عنوان اعتراف از قلم کاسترو تراویده نشان‌دهنده روی کارآمدن رژیم‌های خشن و

بی‌رحم در کوباست که فقط در مقابله با رژیم سفاک و خون‌آشام باتیستا توجیه دارد (...). افشاگری‌ها یا حتی صراحت بیان کاسترو در بعضی از این تعاریف شگفت‌آور و گاه خلاف آن چیزی است که تا به حال بیان شده است (...).»

« من در مورد این کتاب هیچ مقدمه‌ای را روا نمی‌دارم و نمی‌نویسم. کاسترو خود با هنرمندی تمام کتابی را نوشته است که خواندنی است. ظاهراً او متن کتاب را در اختیار ویراستاری قرار داده که پس از چاپ به زبان اسپانیولی به وسیله یک امریکایی به زبان انگلیسی ترجمه شده است.»
در پیشگفتار مؤلف چنین نوشته شده:

«زمانی که آن دو جلد کتاب نوشته شد، من انسان سالم‌تری بودم. آن روز هنوز در مصدر امور کوبا بودم و از مسئولیت‌های خود کناره‌گیری نکرده بودم.

هدف و میل اولیه من این بود که منتظر بمانم تا در آخرین دقایق حیات و با آخرین نفس‌هایی که می‌کشم خاطراتم را بنویسم و منتشر کنم. آن ۲۵۰۰ صفحه خاطرات در ۸۶۹ هزار کلمه هنوز روی میز من هست.»
فیدل کاسترو روز و ساعت ۴:۱۷ بعدازظهر ۱۵ مارس ۲۰۰۸
از مقدمه مؤلف:

« این تلاش خود من است که گام اول را بردارم. همه این اطلاعات سری پس از من باقی خواهد ماند. این اطلاعات روزی برملا خواهد شد. درست مثل اطلاعاتی که پس از بازگشایی بایگانی سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی در جمهوری چک و آلمان [شرقی] فاش شد و مانند پرونده‌های متعلق به کمیته مرکزی [حزب کمونیست] این کشورها که رونمایی شد.»

به این ترتیب شناسنامه ناشر معتبر و پیش از آن چندین تألیف و ترجمه از مترجم از جمله خاطرات ژنرال هایزر او، توسط همان ناشر به پنجمین چاپ رسیده بود. کتاب‌های مشکوک و تقلبی معمولاً بی شناسنامه‌اند. حتی معلوم نیست در کجا چاپ شده‌اند یا ناشر ناشناخته و بدون شناسنامه دارند یا نویسنده و مترجم گمنام و با نام مستعار یا هردوی اینها به اضافه انواع دیگری از عدم مهارت‌ها در لایوشانی حقیقت همراه با مستندات مغشوش و تقلبی. در حالی که این کتاب هیچ یک از آن نشانه‌ها را نداشت. به این ترتیب به‌رغم حیرت‌انگیز بودن زبان شوخ و توأم با لودگی متن با توجه به این که تماماً به صورت اول شخص مفرد از زبان خود کاسترو صرف شده بود چاره‌ای جز پذیرش آن نداشتیم. به طوری که حتی نیازی به ذکر سند و مرجع و مشخصات کتاب ندیدم. زیرا بنا بر عرف متداول خودنگاشت زندگی نمی‌تواند سند دیگری غیر از خود شخصیت نویسنده داشته و دوجور و سه جور باشد. مگر ترجمه‌های متفاوت، ناشرهای مختلف و ویراستارهای متفاوت داشته باشد. همان‌گونه که دیده می‌شود، نوربرتو فوننتس به‌عنوان ویراستار معرفی شده و امضای کاسترو زیر پیشگفتار گذاشته شده بود. علاوه بر آن بنا بر ظواهر و پیشینه‌ها به هیچ وجه دلیل معقولی وجود نداشت که انتشارات روزنامه اطلاعات را نامعتبر و متقلب بدانم. با این حال پس از دریافت انتقاد شما چون موضوع بسیار مهم و در عین حال می‌توانست اشتباه دردناکی از طرف من باشد، به هر وسیله‌ای که در اختیار داشتم برای کشف تمامی حقیقت (و نه تنها بخشی از آن) دست زدم. در جستجوی اینترنتی به نقد تری ایگلتن در گاردین مورخ اول ماه مه ۲۰۱۰ برخوردم که از او

کتاب مارکسیسم و نقد ادبی با ترجمه اکبر معصوم بیگی در ایران منتشر شده است. او (ایگلتون) این کتاب را از نوع (ژانر) ادبیات تخیلی - سیاسی می‌داند.

از مدیر انتشارات روزنامه اطلاعات به واسطه‌ای پرس و جو کردم. پاسخ داده بود آن کتاب در همان هنگام به صورت پاورقی در روزنامه اطلاعات چاپ شده و اطمینان داده بود که تاکنون که سه سال از آن تاریخ می‌گذرد هیچ‌گونه تکذیبی، اعتراضی، افشاگری، شکایتی و چیزهایی از این دست از طرف هیچ مقامی به روزنامه و ناشر نرسیده است. با زحمت توانستم موضوع را با سفارت کوبا در میان بگذارم. از هیچ چیز خبر نداشتند اما قول دادند که اگر توانستند خبری کسب کنند به من اطلاع دهند. از نظر آنها همان مطالب تفرقه‌انگیز کتاب برای ابطال آن کافی بود. استدلالی که برای من کافی نبود.

- از راه‌های مختلف سعی کرده‌ام وسیله‌ای برای تماس با مترجم کتاب پیدا کنم که هنوز موفق نشده‌ام.
- در جست‌وجوی اینترنتی به دو زندگینامه ظاهراً معتبر اسپانیولی که به زبان فرانسه، ترجمه شده برخورد کرده‌ام یکی از «تد شولتس» که در زندگینامه «چه‌گوارا» به قلم جان لی آندرسن به ترجمه علیرضا رفوگران از نشر چشمه نیز به آن ارجاع داده شده و دیگری از «ایگناسیو رومانه» که گویا مورد تأیید کاسترو است. در عین حال باید اشاره کنم که هر اتوبیوگرافی حتی نوع راستین آن گرایش‌مند و از این لحاظ که گزینشی است به قول تری ایگلتون (Terry Eagleton) در نقد پیش‌گفته نوعی داستان تخیلی (فیکشن) است. درست آن است که قرائت و نقد تحلیل این اثر با نظر داشت به قالب سیاسی تخیلی (Political Fiction) آن باشد. چنین خوانشی متفاوت از خوانش‌های متون علمی و آکادمیک یا یک متن جدی متعارف سیاسی (غیرتقلبی) است. در چنین متنی، استعاره و کنایه، طنز، شوخی، بزرگ‌نمایی، نعل وارونه‌زدن، مفاهیم مجازی، مسخ، کاریکاتور و انواع ترفندها به کار می‌رود. در چنین داستان‌هایی مجاز، مجاز است. لذا نمی‌توان به صورت کلامی با آنها روبرو شد و به نقد آنها پرداخت. به‌عنوان نمونه آنجا که می‌گوید: «... امیدم این بود که یا شیرها او را بخورند یا فیل‌ها او را زیر پا له کنند و یا مارها او را نیش بزنند» می‌تواند کنایه‌ای مسخره‌آمیز از چیزهایی باشد که به زبان معقول، بدون تهمت و افترا و لذا جدی و قابل درک در جاهای گوناگون کتاب «چه‌گوارا، زندگی انقلابی» از جمله در صفحات ۳۷۷، ۴۰۱، ۳۷۵، ۲۷۸، ۵۶۳، ۷۸۲، ۳۷۹ تا ۴۱۵ و ۷۸۰ تا ۷۸۲ به آنها اشاره شده است:

اکنون نمی‌خواهم تا دریافت مدارک پیش‌گفته و بررسی بیشتر چیز دیگری بگویم جز اینکه:

۱. تاریخ و از جمله تاریخ انقلابات کوبا مملو از روایت‌های گوناگون و بعضاً متناقض و دست‌کم نقاط تاریک و مبهم زیاد است.

۲. از آنجا که تاریخ را فاتحین (نظام‌های مسلط) می‌نویسند، لازم است جایگاه بیشتری در کشف حقیقت تاریخی به مخالفین نظام‌های سیاسی بدهیم. از جمله به صرف اینکه نویسنده کتاب مزبور از مخالفین انقلاب بوده و از زندان گریخته یا آزاد شده، روایت آن را - البته با در نظر داشت ژانر تخیلی، سیاسی آن - یک‌سره و به تمامی طرد نکنیم. چون خطر کردن در جانبداری از آن کس که تریبون در دست دارد معمولاً بیش از خطرات جانبداری از کسی است که از پائین سکوی قدرت فریاد برمی‌آورد، ولو با داد و بیداد و فحش و ناسزا.

۳. چنانچه نامه شما و پاسخ آن در چشم‌انداز ایران چاپ شود، آن را سرگشاده تلقی کرده و هر دو را در سایت شخصی خودم به مقاله کوبا اضافه کنم.

با احترام

حمید نوحی